

درس سیصد و دوازدهم: صوت ۳۲۷

مفاد اخبار «مَنْ بَلَغَ» و ادلّه تسامح در ادلّه سنن (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بیان چند مطلب راجع به اخبار «مَنْ بَلَغَ»

چند مطلب راجع به بحث‌های گذشته مطرح

می‌شود؛ مطلب اول اینکه آیا این اخبار «مَنْ بَلَغَ»

اثبات بلوغ را برای شخص مکلف می‌کنند یا اینکه

اگر مجتهد به روایت مشمول اخبار «مَنْ بَلَغَ» برسد

مقلّد او می‌تواند همان آثاری را که خود مجتهد

مترتب می‌کند او هم مترتب کند؟

گفته شده است که نسبت به مقلّد بلاغ و بلوغ

صدق نمی‌کند به جهت اینکه روایت استحباب، به

رؤیت و به مشاهده یا به سمع مجتهد رسیده است

اما به سمع عامی و مقلّد که نرسیده است و اینکه

بعضی‌ها می‌گویند که مجتهد از مقلّد نیابت دارد، این

نیابت در جایی ثابت نشده است. زیرا آنچه که برای

ثبوت تقلید می‌توان گفت، عبارت از فتاوی بّتیه‌ای

است که جاهل به حکم عقل و به دلیل نقل باید

نسبت به آن فتاوی مجهوله به عالم مراجعه کند. اما

نسبت به خصوص این موارد، دلیلی بر نیابت وجود ندارد.

اگر کسی این طور بگوید که بله، اگر مجتهد در رساله عملیه خود، آن فتوای به استحباب را بدهد در واقع فتوای به استحباب به دلیل **إِنَّ** کشف از علّیت استحباب و علّیت فتوا می کند که چون مجتهد به این روایت مستحب ظفر پیدا کرده است و به شهود او رسیده است از این نقطه نظر خب طبعاً حکایت این مسئله به لسان فتوا و به فتوای به استحباب مطرح می شود. پس در واقع برای مقلّد هم بلاغ ثابت است. در واقع مجتهد دو عمل انجام می دهد؛ اول فتوای به استحباب می دهد، دوم به واسطه فتوای به استحباب، حکم به بلوغ ثواب می کند و این بلوغ ثواب را به سمع و به بصر مقلّد می رساند و علی هذا دیگر اشکال در اینجا منتفی است.

ممکن است این طور بگوییم که از آنجایی که ممکن است مجتهد در اول رساله عملیه اش بنویسد:

كُلِّ مَا أُفْتِيَ بِهِ فَهُوَ إِمَّا صَادِرًا عَنْ رَوَايَةٍ وَ سَنَدٍ قَطْعِيٍّ أَوْ سَنَدٍ وَ رَوَايَةٍ ضَعِيفٍ وَ عَلَى هَذَا این به عنوان حکم عام برای بلاغ و بلوغ مطرح می شود.

مرحوم صدوق هم همین کار کرده است؛ فتاوی
مرحوم صدوق در مَنْ لَا يَحْضُرُ می‌گویند که در
حکم روایت است یعنی همان روایات را به‌عنوان
فتوا ذکر می‌کند. این هم همین‌طور است.

و بعد هم ممکن است اصلاً به این نحو بگوییم
که چون مقلّد اعتماد بر مجتهد دارد و مجتهد را عادل
می‌داند لذا او می‌داند که مجتهد **إِمَّا تَمَسَّكَ بِرَوَايَةٍ**
قَوِيَّةٍ و دلیل قطعی حکم به استحباب یا وجوب شیء
کرده است یا **تَمَسَّكَ بِرَوَايَةٍ غَيْرِ قَوِيَّةٍ بَلْ مَعْتَمَدٌ**
عَلَيْهَا وَلَكِنْ لَيْسَ مِثْلُ الرِّوَايَةِ الْقَطْعِيَّةِ وَ الْحُجَّةِ
الْقَطْعِيَّةِ خب در این صورت دیگر در اینجا بلاغ و
بلوغ صدق می‌کند و حتماً لازم نیست که بلوغ
تصریح و نص باشد بر اینکه این روایت از امام است
یا روایت از خصوص نبی است و اینها. این مطلب
اولی بود.

مطلب دوم اینکه در ادلّه تسامح فرقی نمی‌کند که
چه دلالت روایت بر ثواب بالمطابقه باشد یا بالالتزام.
بنابراین چه اینکه روایتی دالّ باشد بر اینکه بر فعل
کذائی ثوابی مترتب است یا اینکه روایتی بگوید که
مستحب است یا **إِفْعَلْ هَذَا** هر دو صورت این مسئله

تفاوتی از این نقطه نظر ندارند و به دلالت التزام
دلالت می‌کند که نفس حکم به فعل، ملازمه با این
استحباب دارد یعنی عبارت از استحباب است و آن
ثواب مترتب بر استحباب است؛ تا یک شیء ثواب
نداشته باشد بنابراین استحباب هم در آن معنا ندارد،
این تفاوتی نمی‌کند.

یا اینکه فرض کنید یک روایت غیر قطعی و غیر
حجت دلالت بر وجوب شیء بکند، ما استفاده
استحباب می‌کنیم. جهتش این است که وجوب
عبارت از الزام به فعل و معاقبه و حرمت ترک است
و از آنجایی که روایت غیر قطعی و غیر حجت است
آن حرمت قطع در اینجا برداشته می‌شود اما الزام فعل
به عنوان رضای مولا که حداقل ثابت می‌شود.
بنابراین از این نظر اشکالی نداریم. یا حتی روایاتی
که بر استحباب ترک دلالت می‌کنند، این روایات هم
نسبت به اخبار «مَنْ بَلَغَ» شامل می‌شود، چرا؟
به جهت اینکه وقتی که استحباب ترک در اینجا
هست معلوم می‌شود که نفس فعل مکروه است و
عدم آن مثاب است. بنابراین در اینجا از این روایت

غیر قویّه و غیر قطعیه در مانحن فیه می شود استفاده کرد.

اما اگر فرض کنید که روایتی دلالت بر حرمت یک شیئی یا بر کراهت یک شیئی بکند آیا در اینجا هم مسئله همین طور است یا نه؟ آیا از حرمت و کراهت استفاده استحباب ترک می شود یا نمی شود؟! در آن مورد کراهت هم همین طور.

در اینجا ممکن است که گفته بشود که استحباب ترک از کراهت فهمیده نمی شود چون کراهت یا فرض کنید حرمت به معنای انزجار و کفّ است اما حدس بر یک شیء و شوق و ترغیب بر یک شیء، از آن استفاده نمی شود و عرف نمی فهمد، اگرچه در آن کراهت یا ثواب هم طبعاً مترتب است یعنی مکلف وقتی که تارک امر مکروه یا حرام باشد طبعاً خدای متعال او را مثاب می گرداند و ثواب به او می دهد علی کلّ حال این استفاده از آن نمی شود، به اصطلاح این طور فرمودند.

اما این مسئله محل تأمل است به جهت اینکه آن کراهت و نفس امر مکروه وقتی که اتیان نشود این عدم اتیان در مقام امتثال است و تفاوتی با اتیان به

فعل ندارد. همان طوری که اتیان فعل به خاطر رضای مولا است و در واقع نفس نسبت به آن فعل رغبت ندارد مانند صلاة و صوم و امثال ذلک، کراهت نسبت به یک فعل که مورد رغبت مکلف است و کفّ نفس از او هم بنابراین در مقام امثال مانند استحباب است و هیچ فرقی نمی‌کند. اما شارع نمی‌تواند از باب ضیق در تلفظ یک لفظی را بیاورد که هم استحباب بر فعل و هم ترک بر مکروه من حیث المجموع را بگوید. مگر بگوید که **أمرٍ أو شیءٍ، فعلى هذا از کلا جنبین أو کلتا الجنبتین** تعبیر به **مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ عَلَى أَمْرٍ أو عَلَى فَعْلٍ و فَعَلَهُ** آورده است و الا ملاک و مناط در اینجا ملاک و مناط واحد است.

مطلب دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که این روایات غیر مقطوعه - به معنای غیر حجت، نه به معنای مقطوعة الصدور - در اینجا در صورتی است به اصطلاح در آنجایی است که روایت قطعیه بر خلاف او نباشد؛ روایت قطعیه‌ای که دلالت بر حرمت یک شیء می‌کند یا دلالت بر وجوب یک شیء می‌کند. اگر دلیل قطعی در قبال این

روایت ضعیف و دلیل ضعیف باشد، طبعاً آن دلیل قطعی مُحکّم است. چرا؟ زیرا این تمسک به ادلّه تسامح با حفظ و بقاء احتمال مطابقت با واقع است و اگر احتمال مطابقت با واقع منتفی شد، در واقع دیگر تمسک به ادلّه تسامح معنا ندارد؛ در جایی که شما بدانید این فعل قطعاً مطابق با واقع نیست دیگر در اینجا تمسک به ادلّه تسامح معنا ندارد و روایات غیر مقطوعه از نظر حجیت دیگر در اینجا جایی ندارند و معنایی ندارند چون احتمال مطابقت با واقع نیست. حالا اگر این دلیل قطعی ما چه دلیل علمی باشد یا دلیل معتمد تنزیلی باشد یعنی قطعیّة الصدور باشد یا قطعیّة الاعتماد که مشمول ادلّه حجیت باشد، در اینجا هم مسئله فرق نمی کند.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - در اینجا مطلبی دارند و می فرمایند: اینکه ادلّه تسامح با آن ادلّه قطعیّه نمی تواند معارضه و مقاومت کند در مواردی است که آن حرمت، حرمت ذاتیه داشته باشد مانند حرمت زنا، حرمت شرب خمر، حرمت سرقت و امثال ذلک. اما اگر حرمتش حرمت تشریعیّه باشد مانند صلوات جماعت استحبابی که در صلوات

استحبابیه حرمت جماعت است - غیر از صلاة عیدین - در اینجا نه، اگر یک روایت ضعیفی مثلاً بر ثواب جماعت صلاة شب غدیر آمد، در اینجا این روایت می‌تواند محکم باشد زیرا این حرمت، حرمت تشریعیه است نه اینکه حرمت، حرمت ذاتیه است، لعلّ اینکه در اینجا استثناء خورده است، در همه صلوات، جماعت محرّم است **إِلَّا فِي هَذِهِ** و این مطلب را از مصابح الفقیه مرحوم حاج آقا رضا نقل می‌کنند.^۱

در این مطلب اشکال و ایراد به نظر می‌رسد به جهت اینکه اولاً ما حرمت ذاتی و غیر ذاتی نداریم بلکه حرمت یک حرمت است اگر حرمت ذاتی به معنای قبح فعلی است که این قبح فعلی صرف نظر از شرع و در ظرف شرع است، این مربوط به مستقلات عقلیه است مانند حرمت تعدّی، حرمت ظلم، حرمت دروغ، حرمت سَبِّ، حرمت قتل و امثال ذلک که این به شرع ارتباطی ندارد. اگر حرمت در ظرف شرع است و شرع در مقام اعتبار امری را حرام می‌کند یا

^۱. مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج ۱، **کتاب الطهارة**، ص ۱۱.

امری را واجب می‌کند بنابراین فرقی بین حرمت شرب خمر و حرمت صلاة جماعت در اینجا وجود ندارد، اینکه صلاة جماعت مستحب است **إِلَّا فِي النَّوَافِل** در اینجا تبدل موضوع شده است و با وجود تبدل موضوع حرمت ثابت می‌شود و در صورت تبدل موضوع استحباب به جای خودش برقرار می‌شود یا در صلاة جمعه، وجوب صلاة جمعه واجب می‌شود حالا اینکه ما نفس استحباب را بر اصل جماعت حمل کنیم به عنوان استحباب ذاتی و بعد در بعضی از موارد به حکم شرع قائل به استثناء بشویم که نوافل است و در مرتبه سوم به واسطه خبر ضعیف، صلاة غدیر را داخل در همان حکم ذاتی بکنیم، بدیهی البطلان است. این هم مطلب دیگر بود.

مطلب دیگری که در اینجا می‌شود مطرح باشد عبارت از این است که اگر خبر ضعیفی در اینجا در مقابل اخبار تسامح آمد، یعنی روایت ضعیفی دلالت بر استحباب شیء می‌کند و روایت ضعیف دیگری دلالت بر کراهت یا دلالت بر استحباب ترک می‌کند در اینجا چه باید کرد؟ مسئله همان طور که عرض

شد بین روایتی که دالّ بر استحباب ترک است یا روایتی که دلالت بر کراهت است فرق ندارد، گرچه در تقریر مرحوم آقا بین این دو فرق گذاشته شده است و ادلّه تسامح را شامل روایتی که دالّ بر کراهت است نمی‌دانند ولی به حکم ملاک و مناط ما قائل به وحدت موضوع و وحدت محمول در این قضیه هستیم. روی این جهت طبق اینکه بیان، در صورت تعارض بین دو روایت که یک روایت دالّ بر استحباب است و یک روایت دالّ بر کراهت است در اینجا چه باید کرد؟

مرحوم نائینی در اینجا قائل به انصراف هستند که حق هم با ایشان است.^۱ می‌فرمایند که ادلّه تسامح در اینجا حکم به انصراف در غیر مورد را دارند. اتفاقاً این مسئله در مانحن‌فیه که راجع به ادلّه نوروز می‌خواهیم صحبت بکنیم، برای ما این تنبیه در اینجا خیلی مهم است که این ادلّه تسامح مربوط به مواردی هستند که معارض با روایت مخالف نباشد و روایت مخالف در مقابل او نباشد و همین‌طور مرحوم شیخ

۱. أجود التقریرات، ج ۲، ص ۲۱۳.

انصاری در آنجا که روایتی دلالت بر استحباب فعل می‌کند و روایت دیگری دلالت بر استحباب ترک می‌کند، قائل به تراحم هستند.^۱

فرق بین تعارض و تراحم

تراحم و تعارض دوتا است؛ مسئله تراحم عبارت از این است که مکلف مأمور به دو شیء است اما چون آن دو شیء مضيّق هستند و در وقت واحد باید آورده بشوند، در اینجا باب، باب تراحم است. ولی تعارض این است که مکلف حکم به یکی از این دو است؛ از باب اینکه حکم واقع مجهول است، بحث تعارض پیش می‌آید؛ تعارض در ادله برای این است که حکم واقع برای ما بالنسبه به رجحان أحد الدلیلین مجهول است؛ إذا تعارضا الروایتان إذا تعارضا الدلیلین أحدهما ینطق عن الفعل و الآخر ینهی عنه، در اینجا چه باید کرد؟

پس اگر ما بحث را به باب استحباب ببریم که در اینجا مرحوم شیخ قائل به این هستند، مسئله از باب تراحم است یعنی دو شیء مطلوب مولا است نه اینکه یک شیء مطلوب باشد و آن شیء مجهول بین دو

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۹۴.

امر باشد. خب در اینجا باز به نظر می‌رسد که مسئله از باب تزاحم است یا از باب تعارض است. می‌فرماید که اگر مورد، مورد توصیلات باشد؛ در مورد توصیلات این مسئله از باب تعارض است نه از باب تزاحم، زیرا **إِمَّا أَنْ يَكُونَ كِلَاهُمَا مَوْجُوداً لِلْحَكْم فَهُوَ مُحَالٌ** که امر و نهی مولا فی آن واحد تعلق به دو شیء متناقضین بگیرد و یا اینکه أحدهمای معین، این ترجیح بلا مرجح است در **أحدهما غیر معین** اگر مولا حکم کند این اوضح واضحات است زیرا **أحدهمای غیر معین** به این معناست که **إِفْعَلْ هَذَا إِنْ تَتْرُكِ الْآخَرَ** و به آن‌هم می‌گویند که **أَتْرُكْ هَذَا إِنْ تَفْعَلِ الْآخَرَ** کأنّ می‌گوید که **إِفْعَلْ هَذَا إِنْ فَعَلْتَ، أَتْرُكْ هَذَا إِنْ تَرَكْتَ** خب این دیگر در اینجا معنا ندارد. در صورتی که مکلف لاجرم و بالضرورة أحد طرفین را اتیان می‌کند، دیگر امر به یکی از این دو یا نهی یکی از این دو معنا ندارد! بنابراین دیگر واضح البطلان است. این باب، باب تعارض می‌شود. خب در اینجا **فَالْمَكْلَفُ بِالْخِيَارِ** خودش باید ببیند که کدام یک از دو طرف رجحان دارد و یکی از آن دو

را انجام بدهد.

اما اگر باب، باب تزام باشد دیگر در باب تزام اختیار نیست و هرکدام را که بخواهد، می‌تواند انجام دهد. در باب تعارض مثل اینکه مولا امر می‌کند دو کار را در آن واحد انجام بده و این نمی‌تواند انجام بدهد. فرض کنید انقاذ غریقین است، حالا این توصیلات است، در عبادات هم همین‌طور است، **إِنقاذ غریقین فی الماء إِمَّا یَقْدِرُ أَنْ یُنْقِذَ هَذَا وَ إِمَّا یَقْدِرُ أَنْ یُنْقِذَ هَذَا** خب در اینجا باب تعارض نیست که **فَإِذَا تَعَارَضَا تَوَقَّفَ!** بنابراین هیچ‌کدام را انقاذ نکن و بیا بیرون بگذار هر دو خفه بشوند! نه‌خیر این در اینجا باب تزام است یعنی وقتی که این دو با هم مزاحم هستند، یکی را باید نجات بدهد، یکی را باید انقاذ بکند. در باب تعارض ممکن است اصلاً بحث، بحث توقف باشد و دیگر در آن صورت مسئله فرق می‌کند.

در باب عبادیات می‌فرمایند که باب، باب تزام است یعنی اگر دو مسئله عبادی باشند مثلاً صلاة **لیلۃ الغدیر ثمانیة رکعات بِسَلامٍ واحد** مستحب است. در یک روایت دیگر فرض بکنید دارد صلاة

ثمانية ركعات بِسَلامٍ واحد مکروه است خب در

اینجا باب تزاحم می شود چون هردوی اینها مطلوب
مولا است بحث از مورد باب تعارض خارج می شود
و هر کدام را که بخواهد اختیار دارد می تواند انجام
بدهد.

مسئله و اشکالی که در اینجا به نظر می رسد این
است که تعارض و تزاحم دو مقوله عقلی است
نه اینکه دو مقوله اعتباری است. تعارض در جایی
است که **أحد الدّٰلّٰلین بِمفادها و بِمدلولها** در صدد
نفی دلیل دیگر است. وقتی که می گوید: این را انجام
بده، این نفی می کند که آن را انجام نده **بِمفاده و
بمدلوله**، اما در باب تزاحم به مفاد و به مدلولش
در صدد نفی دیگری نیست. چطور این مطلب را اینها
متوجه نشدند؟! مکلف در خارج قدرت بر اتیان
فعلین در آن واحد را ندارد؛ انقاز غریقین که
می گویند از باب تزاحم است، نه به این معنا است که
إنقاز أحدهما ینفی إنقاز الآخر نه خیر، بلکه از این
باب است که انسان قادر بر **إنقاز الشخصین فی آن**
واحد نیست! عدم قدرت موجب اتیان فعل و ترک

فعل دیگر است، نه اینکه أحد الدلیلین در مقام نفی دیگر باشد.

پس من باب مثال روایتی که می گوید که دفن غیر مسلمان واجب است، **بِمَفَادِه** نفی می کند روایت دیگر را که می گوید: دفن یهودی حرام است، دفن مسیحی حرام است، آن روایتی که می گوید: دفن یهودی و مسیحی حرام است **بِمَفَادِه و مدلوله** نفی می کند روایت و دلیلی را که می گوید: دفن مسلم واجب است. پس مقام تعارض مقام نفی احد الدلیلین است **بعضهما الآخر بِمَفَادِه و بِمدلوله** و در مقام تراحم مقام عدم قدرت مکلف بر اتیان فعلین است پس اگر روایتی دلالت بر استحباب فعلی کند و روایت دیگری دلیل بر استحباب ترک کند، این مقام تعارض است گرچه به لفظ استحباب است! اگر روایتی دلالت بر استحباب فعل کند و روایت دیگر دلالت بر کراهت کند مقام تعارض است گرچه به لفظین است!

بنابراین از این بیان استفاده می شود که حق با مرحوم نائینی است و مرحوم شیخ و همین طور سایر محشّین و مقررّین در اینجا اشتباه فرموده اند و در

اینجا مسئله به این نحو نمی‌بایست باشد.

علیّ کلّ حال محصّل از **مانحن فیہ کما هو علیہ مبنی**

المحقق النائینی این است که ادلّه تسامح و اخبار «مَنْ بَلَغَ» انصراف به مواردی دارند که در آن موارد روایت معارض وجود نداشته باشد، اگر روایت معارض در این زمینه وجود داشته باشد اخبار «مَنْ بَلَغَ» دلیل و حجیتی ندارند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد